

## کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عواقب آن و دولت مصدق

### هدایت متین‌دفتری

دوران کوتاه دولت ملی مصدق (اردی‌بهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) را می‌توان به دو دوره تقریباً مشخص تقسیم کرد. اول از اردی‌بهشت ۱۳۳۰ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، که برنامه دولت فقط و در درجه نخست در اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و برخورد با مسائل ناشی از درگیری با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا، خلاصه می‌شد. از این دوران می‌توان به عنوان دوران وفاق ملی نام برد. در برابر دولت ملی جز ایادی و عناصر معدود و مشخص بریتانیا از جمله شاه و دربار، قرار نداشتند. ولی حزب توده، البته به دلیلی دیگر رو در روی نهضت ملی، مصدق را عامل امپریالیسم آمریکا می‌دانست و به علت منافعی که برای شوروی، براساس موقعیت تاریخی روسیه تزاری در شمال ایران قائل بود، با قانون ملی شدن نفت در «سراسر ایران» مخالفت می‌ورزید. در مقابل شعار ملی شدن صنعت نفت، خود را با شعار «نفت جنوب» باید ملی شود، راضی کرده و به انواع کارشکنیها دست می‌یازید.

دوره دوم پس از قیام ملی سی‌ام تیر با دولت دوم مصدق و مجلس هفدهم، شروع می‌شود و با کودتای ۲۸ مرداد خاتمه می‌یابد. در این دوران، مصدق با اخذ اختیارات از مجلس به اصلاحاتی عمیق و همه‌جانبه دست می‌زند. زیرا با طولانی شدن مسأله نفت، لاینحل ماندن اختلافها و تحریم خرید نفت از شرکت ملی نفت ایران، دیگر مکت در انجام اصلاحاتی که «از نان شب ضروری‌تر» می‌نمود، جایز شمرده نمی‌شد. به هر صورت، دولت ملی در تمام زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، از جمله در روابط ارضی، به ویژه استیفای حقوق دهقانان و ایجاد حداقل روابط دموکراتیک در دهات (تشکیل انجمن ده و دادن حق تصمیم‌گیری به اعضای آن)؛ دادگستری؛ دارایی؛ شهرداری - قانونی جدید برای تشکیل انجمن شهر با حق رأی و شرکت زنان؛ برقراری بیمه‌های اجتماعی کارگران؛ سوراخهای کارگاه، اصلاحات را شروع کرد. همزمان و بر حسب ضرورت، سیاست اقتصاد بدون نفت را در برابر تحریم کارتل نفتی با موفقیت به اجرا گذاشت. در اجرای شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، پس از افشای توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، یک کمیسیون هشت نفری مأمور تدوین و تعیین محدودیتهای سلطنت مشروطه در قانون اساسی گردید که شاه را وادار به رعایت حدود سلطنت کند.

ارسال پوریا، نویسنده کتاب «کارنامه مصدق» این دوره را به حق دوران «فرمانفرمایی مردم» یا به عبارت دیگر حاکمیت - کنترل و مسؤلیت - نامیده است. و ناظری دیگر، ویلیام داگلاس، قاضی معروف دیوان عالی ممالک متحده، با اشاره به اصلاحات مصدق، نوشت: «اصلاحات اساسی مصدق، این مرد دموکرات که به دوستی و آشنایی اش افتخار می‌کنم، ما را به هراس انداخت و به منظور سرنگونی‌اش با بریتانیا متحد کرد. در این کار موفق گشتیم. از آن پس دیگر از نام ما در خاورمیانه با احترام یاد نشد.»<sup>۲</sup>

اقشار شهری، - و حتی برخی از اقشار روستایی که قبلاً به سیاست‌کاری نداشتند، بازاریان، باغداران و زمینداران کوچک و خرده مالکان و عشایر که بر اثر برنامه‌ریزی به موقع و مسؤولانه دولت در برقراری سیاست اقتصاد بدون نفت جهت مقابله با محاصره اقتصادی و کمبود ارز خارجی، و در نتیجه بالا رفتن تولیدات روستایی و گسترش بازار داخلی و خارجی، از رونقی بی‌سابقه برخوردار شده بودند، علاوه بر اصناف و کسبه، پیشه‌وران، کارگران، دانشجویان و کارمندان و مشاغل آزاد - از دولت ملی پشتیبانی می‌نمودند. حزب توده نیز بالاخره علی‌رغم برخی هماهنگیهایش با آیت‌الله کاشانی که دیگر در رده مخالفان قرار گرفته بود، از جمله در انجام

اعتصاب کارگران دخانیات و کارگران راه آهن<sup>۳</sup>، در این شرایط ناچار به همسویی شد و پس از قیام ملی سی تیر با شعار «تشکیل جبهه واحد ضد استعمار»، سیاستی دیگر پیشه کرد.

با این برنامه، وفاق ملی دیگر مصداق کامل نداشت. از یک سو، ارتجاع مذهبی، به رهبری آخوندهایی مانند آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی و کارگردانی آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی که ریاست مجلس هفدهم را نیز به عهده داشت، فدائیان اسلام و آخوندهای ریز و درشت امثال فلسفی واعظ و حاج آقا روح‌الله خمینی که هنوز شهرتی نداشت، به علت اصلاحات، رو در روی مصدق و دولت ملی قرار گرفتند. از سوی دیگر جای تردید نبود که اطرافیان پادشاه، از جمله برخی امرا و افسران عالی‌رتبه ارتش، به مشروطه‌ای که شاه در آن تحت‌الشعاع دولت ملی باشد تن نمی‌دهند و سیاست انگلیس نیز بیکار نمی‌ماند. به علاوه، بخشی از زمینداران بزرگ که منافع خود را بر اثر سیاست ارضی و روستایی مصدق<sup>۴</sup> در خطر می‌دیدند، در برابر قرار گرفتند.

هیچ یک از این دو گروه، یکی ارتجاع سنتی و دیگری صاحبان منافع خاص و دربار، اولی مرتجع و دومی «متجدد»، به تنهایی و یا توأم، تنها با حمایت بریتانیا، بدون هماهنگی و دخالت آمریکا قادر به سرنگونی مصدق نبودند.

امرا و افسران ارشدی که در جریان تصفیه ارتش، بازنشسته شده بودند، کانون افسران بازنشسته را تشکیل دادند. توطئه نهم اسفند برای کشتن مصدق که با همکاری این مجموعه صورت گرفت، و هندرسون سفیر آمریکا نیز در آن نقشی داشت<sup>۵</sup> به جایی نرسید. بلوای قم علیه حق رأی به زنان خنثی شد؛ سیاست اقتصاد بدون نفت، ناموفق نبود؛ گروه معروف به مطبوعات نفتی نیز جز کوبیدن آب در هاون و ایجاد جنگ اعصاب، کاری از پیش نبرد و توطئه بودن سرلشکر افشار طوس رئیس شهرداری دولت ملی و نهایتاً قتل او دولت را متزلزل نکرد و به دستگیری توطئه‌کنندگان و مخفی شدن مظفر بقایی در حصار مصونیت پارلمانی، انجامید.

در همین زمینه، یکی از ناظران عینی مسائل آن روز تصریح می‌کند که دو ماه و نیم پس از پیروزی سی تیر در اجرای سیاست موازنه منفی، دولت نه امتیاز «بانک شاهی» انگلیسی را که منقضی شده بود، تمدید کرد و نه امتیاز شیلات شمال را که مربوط به شوروی می‌شد. سیاست ارضی و روستایی مصدق و تشکیل انجمنهای ده و دهستان، ... به مرحله اجرا رسید روزنامه‌ها آزادانه می‌نوشتند. دولت مصدق از پشتیبانی بخش عظیم مردم برخوردار بود و بر پایه همین برخورداری توانست در گفتگوهای دو ماهه نفت استوار بایستد. در ارتش نیز به ابتکار مصدق که اینک وزیر دفاع ملی نیز بود، از راه گماردن افسران جوان و نواندیش، سامانی تازه پدید آمد. دولت مصدق نه تنها درون کشور بلکه در پهنه جهانی نیز سنگینی و ارزشی یافت که می‌توانست در سرنوشت سیاست خاورمیانه، اثر گذارد. ۱۵ مهر ماه مصدق فرجامین نامه خود را در پاسخ به پیشنهادهای نفتی به دولت انگلیس و آمریکا داد. با این نامه آشکار شد که مصدق سرسخت، نفت را به هیچ رنگی به استعمار نخواهد سپرد... درست در همین روزها سه بازو از سه راستای گوناگون برای کوبه زدن به دولت مصدق پدیدار شد:

– ۱۹ مهر ماه در بنگاه دولتی راه‌آهن اعتصاب روی داد ...

– ۲۰ مهر ماه دکتر بقایی از رهبری حزب زحمتکشان کناره گرفت، تا راه را برای تجزیه جبهه ملی باز کند ...

– ۲۱ مهر ماه زمینه‌چینی سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان به ضد دولت مصدق آشکار شد...<sup>۷</sup>

باری، توطئه‌ها ادامه داشت، مثلث نامقدس ارتجاع سنتی – استعمار – دربار و متحدان، تمام راهها را پیمودند ولی دولت ملی پا بر جای ماند! به عنوان آخرین علاج به استیضاح دولت در مجلس متوسل شدند. برخی مخالفان، و گروه کاشانی و مؤتلفان (حسین مکی و مظفر بقایی و غیره)، در برابر نهضت ملی در مجلس هفدهم اقلیتی ایجاد کردند که قادر به فراهم کردن زمینه برای استیضاح و ابسترکسیون (از رسمیت انداختن جلسه) و اخلال در

کار دولت ملی شده بود. مصدق خود در این باره، سالها بعد در نامه‌ای از احمدآباد به تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۳۳ خطاب به سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«... اکنون شرحی راجع به نمایندگان دوره ۱۷ تقنینیه عرض می‌کنم که گفته می‌شود ۴۰ نفر از آنها که اکثریت داشتند با دولت موافق و ۳۵ نفر دیگر مخالف دولت بودند و چون عده نمایندگان مجلس، طبق قانون انتخابات که در دسترس نیست بیش از این بود، لازم است در این باره توضیحاتی داده شود که چرا در مجلس بیش از ۷۵ نفر وارد نشد. نظر به این که قبل از خاتمه انتخابات، این جانب برای دفاع از حقوق ملت ایران، می‌بایست در دیوان بین‌المللی لاهه حاضر شوم و می‌خواستند در غیاب این جانب در هر محل که انتخابات می‌شد، بلوا و غوغا برپا کنند و این کار سبب شود که حواس این جانب متوجه انتخابات گردد و نتوانم وظایف خود را در دیوان بین‌المللی انجام دهم، انتخاب بقیه نمایندگان را موکول به مراجعت کردم و بعد هم انتخاباتی نشد<sup>۱</sup> و ملت هم از این عمل که در خیر مملکت شده بود، اظهار عدم رضایت نکرد چون که می‌دانست نداشتن نماینده در مجلس به از این است که نماینده در مجلس باشد و به ضرر مملکت رأی بدهد. این اکثریت و اقلیتی که در مجلس شده بود، تا چندی به وظایف خود عمل می‌کرد. انتخابات رئیس مجلس که پیش آمد، عده‌ای منحرف شدند و اکثریت از دست رفت و بعد خواستند از آن استفاده کنند و طبق مقررات قانون اساسی دولت را استیضاح کنند و از کار ببندازند و نقشه این بود که یکی از مخالفین دولت را برای نظارت در کار اسکناس انتخاب کنند و او که به بانک ملی رفت، گزارشی بر علیه دولت بدهد و ثابت کند که دولت برخلاف قانون، ۳۰۰ میلیون تومان از نشر اسکناس سؤاستفاده نموده است و چون دولت آن نماینده [حسین مکی که ظاهراً از شاه قول نخست‌وزیری گرفته بود] را برای اجرای قانون در بانک دعوت نمود، دولت را استیضاح کردند و دولت نگرانی نداشت که در نتیجه استیضاح حیثیاتش از دست برود چون که متجاوز از ۲۵۰ میلیون از این وجه برای اجرت کارگران نفت به کار رفته بود و دولت نمی‌توانست به علت نبودن عواید نفت آنها را گرسنه بگذارد... نگرانی از این جهت بود که دولت را استیضاح کنند و هدف ملت ایران از بین برود. این بود که طبق یکی از مواد آیین‌نامه مجلس تصمیم گرفتم مدت یک ماه در جواب استیضاح تأخیر شود و در مجلس حاضر نشویم و چون این کار نتیجه قطعی نداشت و بعد از یک ماه باز دولت می‌بایست در مجلس حاضر و عزل شود، چنین به نظر رسید که تکلیف دولت را ملت ایران به وسیله فرزندم معلوم کند. اگر ملت با بقای دولت موافق نبود به ابقای مجلس رأی بدهد و دولت از کار خارج شود.»

بنابر این، دکتر مصدق با استعانت از دموکراسی مستقیم، روز ۵ مرداد ۱۳۳۲ خطاب به ملت ایران گفت:

«... در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکنی بر علیه دولت درآید، مجلس منحل می‌شود و قضاوت امر را به عهده مردم محول می‌نمایند. چنانچه افکار عمومی با نظر دولت تطبیق کند، نمایندگان دیگری انتخاب و به مجلس روانه می‌شوند، تا به این ترتیب بین دولت و مجلس، همکاری ایجاد شود و چرخ اداره مملکت از کار نیفتد.

بنابر این تنها، اراده قاطبه افراد ملت که دولت و مجلس به وجودشان قائم است، می‌تواند قضاوت قطعی در این باب بنماید و آن کسانی که ادعا می‌کنند ملت حق ندارد و نمی‌تواند در این باره اظهار عقیده کند، سخت در اشتباهند. زیرا تنها ملت است که می‌تواند راجع به سرنوشت خود و سرنوشت مملکت اظهار عقیده کند.

پنجاه سال پیش ضرورت تاریخی ایجاب کرد که ملت ایران در راه آزادی و مشروطیت خود قیام نماید و با ایثار خون خویش به حق خود برسد و قانون اساسی را به وجود آورد، اکنون نیز در این لحظات حساس که کشور ما در آستانه مرگ و زندگی قرار دارد و دشمنان علیه استقلال و آزادی ما بالاترین تلاش خود را به کار می‌برند، مصالح کشور ایجاب می‌کند که ملت ایران تصمیم خود را درباره نهضت ملی و وضع مجلس و دولت روشن کند. این تنها ملت ایران یعنی به وجود آورنده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند و لاغیر. قانونها، مجلسها، دولتها همه برای خاطر مردم به وجود آمده‌اند نه مردم به خاطر آنها. وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند، می‌توانند نظر خود را درباره آن ابراز کنند.

در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست. به همین جهت دولت در این لحظه حساس تاریخی، مشکلی را که با آن مواجه شده با ملت در میان می‌گذارد و راجع به این مجلس از خود مردم سؤال می‌شود که اگر با ادامه وضع کنونی مجلس، تا سپری شدن دوره ۱۷ تقنینیه موافقت دارند، دولت دیگری روی کار بیاید که بتواند با این مجلس همکاری کند و اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافقت، رأی به انحلال آن [مجلس] بدهند تا مجلس دیگری تشکیل شود که بتواند در تأمین امال ملت با دولت همکاری کند...»

پس از انجام رفراندم و پیروزی دولت، روز ۲۳ مرداد ۱۳۳۲، مصدق از رأی‌دهندگان سپاسگزاری کرد و با اشاره به توطئه‌های خارجی و زمینه‌چینی‌های بین‌المللی علیه دولت ملی، نوید انتخابات داد:

«... مجلسی که نتواند وظایف خود را انجام دهد و به جای پیروی از اراده ملت سدی در راه پیشرفت امال او باشد، نماینده ملت نیست و باید با آراء عمومی منحل گردد تا راه برای مجلسی که بتواند با امال ملی هماهنگی و همکاری کند باز شود. بیگانگان هر چه می‌خواهند بگویند ولی در نظر کسانی که از نزدیک شاهد قضایا بودند و شور جنبش مشتاقانه شما هموطنان عزیز را در این رفراندم به چشم دیدند گفته‌های اجانب جز سعی باطلی در مبارزه با اراده ملت به چیزی تعبیر نخواهد شد...»

... رویه‌ای که اخیراً بعضی سیاستمداران جهان در پیش گرفته‌اند تا قیام ملی ما را نتیجه عوامل دیگری [مقصود شوروی است] غیر از آن چه هست در انظار جهانیان جلوه‌گر سازند، بهترین شاهد این مدعاست.

ملت ایران می‌گوید سالیان دراز در قید اسارت اجانب گرفتار بودم و حاصل دسترنج ما را غارتگران بیگانه به تاراج می‌بردند. پس از تحمل این همه ظلم و تعدی اکنون به نوید آن چه در منشور ملل متحد راجع به حقوق و حدود ملل عنوان شده، به امید وعده‌هایی که دول بزرگ نسبت به رعایت حقوق ملل تعهد داده‌اند، در صدد برآمده‌ام از ثروت طبیعی خود استفاده کرده، ریشه فقر و بی‌عدالتی‌های اجتماعی را از سرزمین وطن خود براندازم و با سایر ملل آزاد جهان در راه حفظ صلح همدوش و هم قدم وظایف خود را انجام دهم...»

مصدق در خاتمه اظهار امیدواری به تشکیل مجلسی کرد:

«که بتواند در این قیام مقدس با ملت همراه و هم قدم باشد. با کمال آزادی از طرف ملت ایران انتخاب گردد و زمام امور کشور را در دست بگیرد...»

و روز بعد (۲۴ مرداد) نامه زیر را برای شاه فرستاد:

«چون در نتیجه مراجعه به آراء عمومی در تاریخ ۱۲ و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ ملت ایران به انحلال دوره ۱۷ مجلس رأی داده است، از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعا می‌شود امر و مقرر فرمایند فرمان انتخابات دوره ۱۸ صادر شود تا دولت مقدمات انتخابات را فراهم نماید.»

ناگفته نماند که جز ۲۲ نماینده، بقیه نمایندگان دوره هفدهم قبل از رفراندم، در حمایت از دولت ملی استعفا داده بودند. ۲۲ تن نمایندگان استعفا نداده که قبلاً با برخی دیگر از مخالفان، شرکت در رفراندم را تحریم کرده بودند، رفراندم را غیرقانونی خواندند. در خانه کاشانی گرد می‌آمدند، کاشانی را به رئیسی برگزیده، خود را مجلس می‌خواندند. گرداندگی ایشان با مظفر بقایی و حائری زاده بود که شخص اخیرالذکر با گروهی همکاری داشت که در کنار آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی، گرد آمده بودند. به علاوه در خانه کاشانی مجلس وعظ و سخنرانی برپا می‌کردند و دیگران را به نازسازی با مصدق برمی‌انگیختند.

با پیروزی مصدق در رفراندم، دیگر راهی جز کودتا با دخالت مستقیم دولت آمریکا نمانده بود. در این میان در پاسخ به تقاضای ۲۴ مرداد نخست‌وزیر برای صدور فرمان انتخابات، به جای فرمان انتخابات، فرمان غیرقانونی عزل او صادر شد.

مصدق در همان نامه ۲۸ فروردین ۱۳۴۳ از احمدآباد به سازمان دانشجویان جبهه ملی نوشت:

«همه دیدند که ملت ایران با چه اکثریت قریب به اتفاقی دولت را تثبیت کرد. نظر به این که راه دیگری برای عزل دولت نبود به دستخط شاهنشاه متوسل شدند که این جانب حاضر شدم از همه چیز خود بگذرم و در راه آزادی و استقلال وطن عزیزم از هر گونه فداکاری خودداری نکنم.»  
و اضافه کرد:

«اکنون بسیار خوشوقتم که این فداکاری بی‌اثر نبود و شما جوانان و جمعیت‌های وطن‌پرست در راه آزادی و استقلال ایران از هر گونه فداکاری دریغ ننموده و از همه چیز خود گذشته‌اید برای این که هدف ملت ایران را حفظ کنید.»

شب هنگام ۲۵ مرداد، گارد شاهنشاهی مأمور ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق و دستگیری اعضای دولت ملی گردید و سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سپهبد بعدی) فرمانده گارد، به همین منظور به خانه مصدق گسیل شد. دکتر مصدق فرمان شخص «غیرمسئول» را نپذیرفت و با سرعت عمل و با همراهی گروه افسران ملی، از جمله سرهنگ عزت‌الله ممتاز، و محافظان خانه - سرهنگ علی‌دفتری، سروان ایرج داورپناه و ستوان مهران فشارکی - کودتا عقیم ماند. شاه از کلاردشت با هواپیما از طریق بغداد به رُم فرار کرد. اما بالاخره، روز ۲۸ مرداد، به همان گونه که همه می‌دانیم یا می‌توانیم با مراجعه به انبوهی از اسناد و مطالبی که در مطبوعات نگاشته شده، بدانیم، کودتایچیان دولت ملی را ساقط کردند.<sup>۱۰</sup>

به «یمن» نقشه‌پردازی مأموران و جاسوسان ریز و درشت سیا و اینتلیجنت سرویس (ام. آی. ۶) و مزدوران آنها، شاه از رُم باز می‌گردد؛ سرلشکر فضل‌الله زاهدی که کرمیت روزولت او را برای ریاست آماده کرده بود، با ارتقاء درجه به سپهبدی، دولت کودتا را تشکیل می‌دهد؛ آیت‌الله العظمی حاج آقا رضا بروجردی، مرجع تقلید عام که تا آن لحظه بی‌طرف مانده بود، مقدم شاه را تبریک می‌گوید؛ بنابر گزارشی که به وزارت خارجه بریتانیا می‌رسد، «شاه به اتفاق زاهدی از [آیت‌الله سیدابوالقاسم] کاشانی دیدار کرده و دست او را بوسیده و از وی به خاطر مساعدت‌ش در ابقا سلطنت تشکر کرده است»<sup>۱۱</sup>؛ بر اثر پخش دلارهای آمریکایی به دست همین آیت‌الله و آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی به منظور بسیج دسته طیب حاج رضایی، میدان‌دار معروف که بعدها در شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به سود خمینی شرکت کرد و اعدام شد و امثالهم، و دیگران «ترخ برابری ریال و دلار در بازار سیاه از هر دلار ۱۰۰ ریال به ۵۰ ریال سقوط»<sup>۱۲</sup> می‌کند؛ و...

دکتر فخرالدین عظیمی، محقق و مورخ تاریخ معاصر می‌گوید: «اگر کودتای ۲۸ مرداد صورت نگرفته بود، یا شکست خورده بود، نمی‌دانیم مصدق و همفکرانش چه راه‌حلهای کارآمدی برای رهایی از بن‌بست مشروطه‌خواهی در ایران و ناسازگاری عملی سلطنت موجود با مشروطیت می‌یافتند»<sup>۱۳</sup>، اما دست کم همان گونه که مصدق خود می‌گوید «اگر نهضت ملی خاموش نشده بود، چیزی نمی‌گذشت که ایران هم مثل بعضی از ممالک بزرگ رجالی آزموده و فداکار پیدا می‌کرد»<sup>۱۴</sup>، وی اضافه می‌کند که «بی‌گمان دوره ۱۲ ساله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ [مشروطه سوم] به ویژه نخست‌وزیری مصدق کوتاه‌تر و پر تنش‌تر از آن بود که فرصت و امکان دستیابی به راه حل دشواریهای عملی تحقق مشروطه‌خواهی یافت شود و تجربه و آزمودگی و شکیبایی لازم برای کار حزبی و فعالیت هم‌آهنگ جمعی، برای بهره‌مندی از دموکراسی و پاسداری از آن فراهم آید. با این همه، ۲۸ مرداد، پایان تجربه پرباری در مشروطه‌خواهی ایران بود.

پایان دوره‌ای بود که طی آن، با همه نابسامانیها و گسستگیها، امیدها و هیجانهای زیادی دامن زده شد. فرصتی فراهم شده بود که پس از خفقان دوره رضاشاه، نهادهای پارلمانی و قانونی احیا شود، چندگانگی مسلکی و فکری میدان یابد، زمینه پیدایش و رشد شهروندی و جامعه مدنی فراهم گردد، و انباشت تدریجی تربیت و

تجربه سیاسی و پختگی مدنی، جامعه سیاسی ایران را سرانجام از تعادل و تعقل برخوردار کند. منش و بینش سیاسی مصدق را به ویژه در پیوند با تحولات این دوره دوازده ساله باید سنجید و ارزیابی کرد.<sup>۱۵</sup>

محقق دیگری، مارک گازیوروفسکی در رساله خود راجع به عواقب و آثار کودتا می‌گوید: «کودتای ۱۹۵۳، نقطه پایانی بود بر سیر تدریجی ایران به سوی حکومت مردمی و اعتلای آن و رهایی ایران از قید مداخلات اجانب، که از سالهای نخست ۱۹۰۰ [انقلاب مشروطیت] آغاز شده بود. حرکت مصدق، بیانگر هر دو این خواسته‌ها بود و با کودتای ۲۸ مرداد، وی شهید این آمل گردید. طی سالهای پس از کودتا به تدریج و با کمکهای گسترده ایالت متحده، رژیم مستبد بر ایران استیلا یافت. حکومت نظامی برقرار شد و سالها ادامه پیدا کرد. هزاران تن از هواداران جبهه ملی و حزب توده، دستگیر شدند. تظاهراتی که به هواداری از مصدق در دانشگاه تهران و بازار برگزار گردید، درهم شکسته شد. نهضت مقاومت ملی که برای ادامه دادن به راه جبهه ملی ایجاد شده بود، سرکوب گردید. ایل قشقایی مورد تهاجم قرار گرفت و سران آن تبعید شدند. مطبوعات زیر سانسور دولت قرار گرفت، اندکی بعد یک سازمان پلیس مخفی با عنوان «ساواک» ایجاد شد که منفور عام بود... کودتای ۱۹۵۳ را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ ایران دانست. اگر این کودتا روی نداده بود بدون تردید ایران آینده بسیار متفاوتی داشت...»<sup>۱۶</sup>

پس از پیروزی کودتا، جناح «متجدد» درباری، در حاکمیت مستقر شد و با برقراری دیکتاتوری سلطنتی - نظامی، حاصل کار کمیسیون هشت نفری یک باره به باد رفت. جناح ارتجاعی سهمی در حکومت پیدا نکرد و کاشانی کم‌کم به خانه‌اش روانه شد. مکی و بقائی هم که در هیچ یک از این دو جناح نمی‌گنجدند، محلی از اعراب نیافتند. فدائیان اسلام که انتظار برقراری شرایع و حدود را کشیده بودند، به تکاپو افتادند و در آبان ۱۳۳۴ در مجلس ختم سیدمصطفی کاشانی فرزند آیت‌الله در مسجد شاه به تروری نافرجام علیه حسین علاء، نخست‌وزیر وقت، دست زدند. در نتیجه شخص ضارب به نام مظفر علی ذوالقدر و خلیل طهماسبی (قاتل سپهبد رزم‌آرا) و نواب صفوی (رهبر فدائیان اسلام) و سیدمحمد واحدی دستگیر و تیرباران شدند.<sup>۱۷</sup> اعدام نواب صفوی و سه تن از رهبران این گروه به فعالیت فدائیان اسلام پایان نداد. در شرایط جنگ سرد که هر گونه حرکت سیاسی خارج از دستگاه دیکتاتوری در «جهان سوم» به عنوان حرکتی «کمونیستی»، بالفعل یا بالقوه، و مساعد نسبت به سیاست «شرق» تلقی و سرکوبی می‌شد، از حرکت و سازمانیابی گروه‌های ارتجاعی و مذهبی جلوگیری نمی‌شد. در نتیجه، جناح ارتجاعی کودتا از جمله فدائیان اسلام، روابط و وحدت خود را با حاکمیت حفظ نمودند. به اشکال مختلف، زیر دید ساواک، سازماندهی می‌کردند. مهمترین حاصل این سازماندهیها شاید همان جبهه هیأت‌های مؤتلفه باشد که لاجوردی، دزخیم زندان اوین، یکی از رهبران و کارگردانان آن بود.

امثال آیت‌الله بهبهانی تا خود زنده بودند، هر یک در حوزه و قلمرو خود، به حفظ جناح ارتجاعی و گسترش فعالیت آن ادامه دادند. اطرافیان بهبهانی، پس از مرگ وی نیز، تا آستانه انقلاب بهمن، جلسات خود را با شرکت ابوالحسن حائری‌زاده و سیدمحمد جعفر بهبهانی (فرزند آیت‌الله) داشتند و روابط خود را از طریق امثال سیدمحمد باقر حجازی (مدیر روزنامه *وظیفه*) با سفارت بریتانیا حفظ می‌کردند. یکی از کاروانسراهای محله عربهای تهران (مسافرخانه بین‌النهرین) را که آخوندی هندی الاصل به نام سیدکشمیری با تابعیت بریتانیا، اداره می‌کرد، مرکز تماس و ارتباطات طلاب طرفدار خمینی با قم و نجف قرار داده بودند. از طریق همین تشکلهای بود که یک سال و نیم پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در روز اول بهمن ۱۳۴۳ جوانی به نام محمد بخارایی به ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت مبادرت نمود هر چند بخارایی و همدستانش در دادرسی نظامی اعدام یا زندانی شدند، ولی هیأت‌ها و فدائیان اسلام به فعالیت خود ادامه دادند. و برخلاف معمول، مظنونان به توطئه و دست‌اندرکاران برنامه ترور منصور، به دادرسی ارتش احضار نشدند و از عجایب است که دادگستری مأمور رسیدگی به پرونده آنها شد.

چون امکان تحقیق و دسترسی به سوابق قضیه در ساواک وجود نداشت، قضات تحقیق به علت «فقد دلیل» با صدور قرار منع تعقیب پس از مدتی، همه را آزاد کردند.

پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید خمینی به نجف، به ویژه در دوران دهساله قبل از انقلاب بهمن، فعالان افراطی هیأتها و طلابی که به ساواک جلب و زندانی می شدند، در زندان نسبت به سایر زندانیان سیاسی از موقعیت ممتازی برخوردار بودند. زیرا همان طور که اشاره شد سیاست «جنگ سرد» آنان را در منتهی‌الیه طیف راست، به عنوان متحدی مفید و بالقوه، می دانست. حتی، بسیاری از همین زندانیان از جمله شرکت کنندگان در قتل منصور و شخص عسگر اولادی مسلمان، با گفتن «سپاس آریامهر» در «همایش» رسمی ساواک آزاد شدند و پس از آزادی به فعالیت خود ادامه دادند. به عنوان شاهدی عینی به خاطر دارم، زمانی که قریب چهل نفر آخوندهای طرفدار خمینی را کمیسیون امنیت قم به شهرستانهای متفاوت تبعید می کرد هر یک در محل تبعید خود، آزادانه در مساجد حاضر می شدند و به توسعه رابطه قشریون با مردم ناآگاه و سازماندهی، می پرداختند. در حالی که روحانی مصدقی، یعنی آیت الله سید محمود طالقانی را در محل تبعید، زایل و سپس بردسیر، مانند یک زندانی، در خانه تحت نظر قرار می دادند.

سخن کوتاه، زمانی که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ظهور کرد، شرایط جنگ سرد باز هم ما را در میان دو جناح کودتای ۲۸ مرداد به عنوان دو جایگزین قرار داده بود. حتی پس از سقوط رژیم گذشته نیز، رژیم جدید در فروردین ۱۳۵۸ مردم را در برابر سؤالی مضحک و در عین حال مزورانه به همین مضمون این رژیم یا آن رژیم («جمهوری اسلامی» یا «سلطنتی») قرار داد.

انقلاب بهمن ۵۷، انقلاب اسلامی نبود. زمینه سقوط رژیم پهلوی را شهرنشینان، به ویژه طبقه متوسط و کارگران صنعتی که خواستار آزادی و مشارکت بودند همراه با روشنفکران و سایر رهبران اجتماعی فراهم کردند و با پایداری در اعتصابات، موجب از هم گسیختگی و سرنوینی آن رژیم شدند ولی قدرت به جایی دیگر رفت. زیرا تحول و تغییر در شرایطی صورت گرفت که پس از کودتای ۲۸ مرداد، ما هم دیگر در شرایط جنگ سرد تفاوتی با بسیاری از کشورهای تحت سلطه از جهت بافت و سازماندهی سیاسی نداشتیم: از جمله، وجود دیکتاتوری نظامی؛ سازمان امنیت قهار و سرکوبگر؛ وابستگی اقتصادی به غرب؛ سلطه غیرمستقیم و غیررسمی آمریکا و چند ملیتیها؛ طبقه متوسط ضد سلطه بیگانه و خواستار آزادی و مشارکت و فاقد احزاب ملی و سازماندهی سیاسی و رهبری اجتماعی؛ کارگران صنعتی فاقد سندیکا در فقدان جنبش مستقل سندیکایی؛ هجوم کارگران مهاجر و بیکاران روستاها به حاشیه شهرها؛ و در مورد ایران به طور خاص، ارتجاع مذهبی - سیاسی و سازمانیافته میراث ۲۸ مرداد و قادر به بسیج مهاجران حاشیه نشین.

در واقع، در انقلاب بهمن ۵۷، با توجه به صورت مسأله فوق، در برابر افشار و طبقات بی دفاع شهرنشین - بی سازمان، بی حزب یا تشکیلات سیاسی و اجتماعی فراگیر ملی -، ارتجاع مذهبی توانست قدرت را مصادره کند. به این ترتیب قدرت از جناح فرسوده و از کار افتاده کودتای ۲۸ مرداد به جناح تازه نفس و آرایش یافته اش رسید. وعاظ و خطبای تبعیدی و «سپاس آریامهر» گفتگان حاضر یراق، با استفاده از دولت موقت بازرگان به عنوان عامل «محلل»، زمام امور را به دست گرفتند. جناح ارتجاعی اکنون حاکم، مانند جناح «متجدد» با دولت ملی و دموکراتیک دشمن است، مجلس و پارلمان دارد ولی از دخالت مردم در تعیین سرنوشت و بهره‌وری از مزایای آن جلوگیری می کند. سرکوبی آزادیها، به ویژه آزادی بیان و اجتماعات؛ سازماندهی سیاسی و اجتماعی دموکراتیک؛ چندگانگی فکری و کثرت گرایی؛ حقوق شهروندی؛ و جامعه مدنی، و نفی همه اینها، که وجوه اشتراک و تشابه هر دو جناح بوده و هست، ادامه یافت، با این تفاوت که جناح «متجدد» کودتای ۲۸ مرداد در حکومت مزاحم بانوان و اقلیتهای مذهبی نبود، با قوانینی مانند حمایت خانواده مشکل مذهبی و مسلکی نداشت، به زندگی

خصوصی کار نداشت و ظواهر مدنیت معاصر را حفظ می‌کرد، ولی حقوق ملت را برخلاف قانون اساسی مشروطیت و سایر تضمینهای قانونی، و اعلامیه جهانی حقوق بشر زیر پا می‌گذاشت. جناح ارتجاعی اکنون حاکم، ارتجاع را در قالب «قانون» - «قانون اساسی» و سایر قوانین عرضه کرده است و بر طبق «قانون» به سرکوبگری و ایجاد رعب و وحشت و نفی حیثیات انسانی می‌پردازد!

با کودتای ۲۸ مرداد، نهادی شدن دموکراسی و حکومت ملی متوقف شد. کودتا شرایط و بستر لازم را در جنگ سرد جهت رشد و نمو ارتجاع و تولد نظام فقهاتی و استبداد مذهبی، فراهم کرد. دوران اول حکومت کودتا با انقلاب بهمن سپری شد. دوران دوم یعنی استبداد مذهبی، از فروردین ۱۳۵۸، با پیدایش «جمهوری اسلامی»، آغاز گردید. اکنون که پس از ۵۰ سال نکبت و ادبار، به مرحله پایانی دوران دوم رسیده‌ایم، چه باید کرد؟! چه باید کرد که جناح یا نسلی دیگر از اخلاف کودتا، با استفاده از نهادی نشدن دموکراسی و سازماندهی سیاسی و اجتماعی و در نتیجه غیبت رهبران اجتماعی، باز هم جایگزین نشود. سیر نزولی رژیم که پس از مرگ خمینی و آغاز مرحله‌ای که نگارنده آن را، ما بعد توتالیتاریسم می‌نامد، به اوجی دیگر نرسد، و نسلی دیگر را مواجه با دوران سوّمی از حکومت کودتا نکند!؟

### پانویس‌ها

<sup>۱</sup> به عنوان مثال می‌توان از نامه و گزارش محرمانه مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱ (۲۴ تیر ۱۳۳۰) سرفرانسیس شپرد سفیر کبیر بریتانیا در ایران، خطاب به هربرت موریسون وزیر خارجه آن کشور یاد کرد. شپرد پس از یکی از ملاقاتهای متعددش با محمدرضا شاه درست زمانی که هیأت مختلط خلج ید از شرکت سابق نفت درگیر امری خطیر بود، می‌نویسد، شاه به این نتیجه رسید که شر مصدق باید هر چه زودتر کنده شود و در همین جهت سیدضیاءالدین طباطبائی را تشویق کرده است که حزب اراده ملی را احیا کند و در واقع جهت جانشینی مصدق آماده باشد. آرشیو عمومی بریتانیا سند (FO248/1514).

<sup>۲</sup> ک. بولدینک (ویراستار)، «امریکا و انقلاب» - مجموعه مقالات، مرکز مطالعه نهادهای دموکراتیک (کالیفرنیا)، ۱۹۶۱.  
<sup>۳</sup> برای اطلاع بیشتر از نقش حزب توده در این اعتصابها، رجوع کنید به ارسالن پوریا «کارنامه مصدق»، دفتر آخر «فرمانرمایی مردم» که تحت عنوان «کارنامه مصدق و حزب توده»، جلد دوم، نیز بدون ذکر نام نویسنده در بهمن ۱۳۶۰ توسط انتشارات مزدک در اروپا منتشر شده است.

<sup>۴</sup> مقصود لایحه قانونی الغای عوارض دهات و نیز لایحه قانونی ازدیاد سهم روستاییان در بهره مالکانه و سهم کردن آنان در اداره دهات است. نگاه کنید به *آرژدی*، شماره ۲۵/۲۴، دوره دوم، زمستان ۷۹ و بهار ۸۰ «ویژه پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت» صص ۱۹۵-۲۰۲، «اقدامهایی برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی دهقانان».

<sup>۵</sup> مصدق، «خاطرات و تألمات»، صص ۱۸۵-۱۸۶.  
رجوع کنید به *آرژدی*، «ویژه مصدق»، شماره ۲۷/۲۶، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، «بلوای قم و چند خاطره کوتاه...» خاطرات مهندس صادق امیرحسینی، صص ۲۵۲-۲۵۵؛ همان جا «مردی بود برای تمام فصول» نوشته مریم متین‌دفتری، صص ۳۵۱-۳۵۲.

<sup>۶</sup> ارسالن پوریا، «کارنامه مصدق».

<sup>۸</sup> سابقاً انتخابات در تمام حوزه‌ها در یک روز واحد و معین انجام نمی‌شد. انجام انتخابات را در بقیه حوزه‌ها موکول به اصلاح قانون انتخابات کردند که در صدر برنامه مصدق در کنار کار نفت قرار داشت. تصویب لایحه پیشنهادی مصدق در این زمینه، به علت بلوای ملایان و طلاب در قم علیه حق رأی و شرکت بانوان، به تأخیر افتاد.

<sup>۹</sup> ارسالن پوریا، «کارنامه مصدق»، صص ۴۸۲.

<sup>۱۰</sup> به ویژه نگاه کنید به «اسناد سازمان سیا درباره ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق» ترجمه دکتر غلامرضا وطن‌دوست و دیگران، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹.



<sup>۱۱</sup> مارک ج. گازیوروفسکی، «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، شرکت انتشار (تهران) ۱۳۶۸، ص. ۶۰.

<sup>۱۲</sup> همان جا.

به علاوه، قابل ذکر است که ۲۰ سال بعد، مشابه نقشه و برنامه کودتای ۲۸ مرداد، روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، در شیلی  
اجراء شد، کودتایی به همان صورت که همه را غافلگیر کرد. در نتیجه دولت ملی سالوادور آلنده ساقط شد. با استفاده از  
تجربه ایران، چنانچه می‌توان از خاطرات ریچارد هلمز رئیس سیا در زمان ریاست جمهوری نیکسون استنباط کرد،  
مأموران سیا با صرف بودجه‌ای معادل ۴۳۵ هزار دلار، حتی قبل از انتخاب آلنده به تبلیغ علیه او پرداختند و پس از انتخاب  
او به ریاست جمهوری، با چند توطئه و کودتای نافرجام خواستند از استقرار آلنده و اجرای برنامه‌هایش جلوگیری کنند، از  
جمله، توطئه نافرجام ربودن ژنرال اشنایدر که ضمن اجرای آن بر اثر مقاومت اشنایدر، ژنرال مزبور دچار زخمهایی مهلک  
گردید. نگاه کنید به خاطرات هلمز (ریچارد هلمز، «نگاهی به پشت سر» (*A Look over My Shoulder*)، رندام هاوس  
(نیویورک) ۲۰۰۳، به انگلیسی) ص ۴۰۰ و ۴۰۷. مضافاً این‌که، جهت پرهیز از محاکمات سیاسی بعدی و بسته شدن  
پرونده جنس شیلی، سالوادور آلنده را در همان کاخ ایض ریاست جمهوری که مانند مقر مصدق از توپ باران، هجوم  
نظامی و غارت مصون مانده بود به قتل رساندند. و در روزهای بعد کشتار وسیع بیش از سه هزار نفر از دستگیر شدگان  
آغاز شد، نگاه کنید به *اینترناسیونال هرالد تریبون* مورخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳، سرمقاله‌ای تحت عنوان: «Remembering  
Allende»

<sup>۱۳</sup> فخرالدین عظیمی، «تأملی در نگرش سیاسی مصدق»، نگاه نو، شماره ۳۶ (تهران)، بهار ۱۳۷۷، ص. ۱۱۵.

<sup>۱۴</sup> دکتر محمد مصدق، «خاطرات و تألمات»، ص. ۲۴۶.

<sup>۱۵</sup> عظیمی، همان جا.

<sup>۱۶</sup> مارک گازیوروفسکی، صص. ۴۳-۴۴.

<sup>۱۷</sup> در ظاهر امر، کاشانی با نواب صفوی قول و قرارهایی گذاشته بود که نادیده گرفت. زنده یاد آیت‌الله حاج آقا رضا  
زنجانی، از نزدیکان مصدق و نهضت ملی و بنیانگذار نهضت مقاومت ملی (پس از کودتا)، همزمان با نواب صفوی در  
زندان بود، سالها بعد به نگارنده فرمود: نواب صفوی باورش نمی‌شد که اعدام شود. هنگامی که او را برای اعدام می‌بردند  
کاشانی را نفرین می‌کرد و برگشت و فریاد زد «سید مرا گول زد، انتقام مرا از این سید بگیریدا!». خلیل طهماسبی کسی  
بود که در ترور رزم‌آرا در مسجد شاه شرکت کرد. وی، بر اثر دخالت کاشانی و بقائی با تصویب ماده واحده‌ای، برخلاف  
قانون اساسی در مجلس هفدهم، که در مجلس سنای اول مدفون شده بود، ولی پس از انحلال سنا در آبان ۱۳۳۱ باز هم  
با دخالت بقائی، قطعیت یافت، از زندان رها شد. مدتها پس از کودتا و آن هم پس از ترور علاء مجدداً با دستگیری او  
ماده واحده را که به تصویب سنای اول نرسیده بود، به سرعت در مجلس سنای دوم مطرح کردند که به اتفاق آراء، به  
عزت مغایرت با قانون اساسی، رد شد. در نتیجه، پس از اعدام طهماسبی، با هدف پرونده‌سازی علیه دکتر مصدق و  
دکتر شایگان که (ایشان نیز مانند مصدق دوران محکومیت در دادگاه نظامی را می‌گذراندند) به عنوان محرک، پرونده قتل  
رزم‌آرا مجدداً مفتوح شد که با حضور تحرک واقعی در قدرت، به جایی نرسید!